

بکل *

تاریخ تحقیق و ناقدان آن

ترجمه و تحشیه همایون

در شماره گذشته جایی که بکل، مؤرخ دانشمند قرن نوزده انگلستان را معرفی کردیم، گفتیم که درین شماره نیز پارچه دیگری از او را بچاب خواهیم رساند. اینک در سطور آینده دو مقاله او را تحت عناوین (تأثیر قوانین طبیعت در تشکل جامعه و نفوذ آن بر عادات و اخلاق افراد) و (در پیرامون تحقیق (متدی که فلاسفه ماوراء جهت کشف قوانین معنوی بکار میبرند)، از نظر خوانندگان ارجعند می گذرانیم، ضمناً بار دیگر یاد آور می شویم که بکل از جمله مورخان بوده که میخو استه تاریخ را در جریان علوم عینی قرار دهد، بنابراین اگر خواننده محترم در مطالعه مقالات آتی در باره تاریخ خیلی اندک و در باره علم و خاصه علم مثبت بیشتر مطلب می بیند، نباید شگفت کند، زیرا این مقالات و مطالبی که از همین دانشور عالی مقام در آینده نشر خواهیم کرد، در حقیقت تلاشهایی است برای مثبت گردانیدن دانش تاریخ، به بیان دیگر بکل عقیده داشت، روزی فرا خواهد رسید که تاریخ بتواند مانند سایر علوم عینی، مبتنی بر اصول معین و لایتغیر گردد، آنگاه تاریخ وظیفه خواهد داشت که قوانین عمومی تکامل بشر را آشکارگر داند.

همایون



تأیر قوا نین طبیعت در تشکل جامعه و نفوذ آن بر عادات و اخلاق افراد

اگر آرزو داشته باشیم عواملی را باز شناسیم که نیرومندانه بر بشر اثر می‌کند تا تأثیر مینماید باین نتیجه واصل خواهیم شد که آنها خواه و نخواهد در تحت یکی از چهار عامل ذیل داخل می‌باشد: اقلیم - غذا - زمین - و منظره کلی طبیعت (۱)، از منظره کلی طبیعت یا جهان خارج مقصد ظواهری است که، اگر چه تأثیرش مخصوصاً بر حواس بینایی و ارد می‌شود ولی از طریق چشم یا بوسیله سایر حواس، تداعی معانی صورت پذیر می‌گردد، و این خود با لذاته، انگیزه بروز عادات گوناگون در زمینه اندیشه و فرهنگ ملی کشور های مختلف گردیده است. پدیده های خارجی و حوادثی که بر هستی بشر اثر مستدام دارد، همه یکی از عوامل مذکور پیوند و اتصال می‌یابد. عامل چارم و به بیان دیگر - منظره کلی طبیعت - اصلاً از طریق تحریک تصورات و بواسطه تخطر مو هومات لایحصائی که مانع حقیقی و عظیمی در راه پیشرفت دانش بشمار میرود - تولید اثر و نتیجه میکند. و همچنانکه قومی در هنگام بدویت و صباوت فکری، شدیداً گرفتار اندیشه های موهوم می‌باشد به همان نحوه جلوه های مختلف طبیعت نیز ممکن است در خصایل مردم نقش بگذارد و عقاید ملی را بطوری صیغه خاص بخشد که در تحت بعضی شرایط نتوان آنرا سر سری گرفت و یا از نظر انداخت. سه عامل دیگر یعنی اقلیم - غذا - زمین، تاجایی که بجا معلوم است، و بطوریکه در مورد عامل (منظره کلی طبیعت) یاد کردیم. هاین اهمیت مستقیمی نیست، مع هذا، همین یک لمحہ پس ثابت خواهد کرد که سه عامل دیگر از لحاظ تشکل عمومی جامعه، سرچشمه اثرات شگرفی بوده و در حقیقت فواصل مدہش و افتراق های بزرگ و هویدای بین ملت ها از همین عوامل برخاسته و مبنایت های مذکور از تفاوت های واقعی شمرده می‌شود که بین نژاد های بشری موجود است اما یک نکته راهیچگاه نباید از نظر دور داشت و آن این که مادام که مشخصات دقیق نژادی، همه یکسره فرضی است، اختلافات ناشی از تغییر اقلیم - غذا و زمین، بطور قناعت بخشی قابل تفسیر و توضیح است، همین که در آن باره فهم حاصل گشت، بیگمان مقدار زیادی از مشکلاتی که

در راه مسافر منزل مقصود تار بیخ هنوز موجود است مرفوع خواهد شد. بنا بران فرض من، در گام نخستین بران است که اصول و قوانین این سه عامل بزرگ را تاجایی که بوضع اجتماعی انسان پیوستگی دارد، تدقیق نمایم پس از آن که طرز تعامل آن قوانین را با رفتی که موقوف کنونی علوم طبیعی اجازه می دهد، روشن ساختم به تحقیق عامل دیگر، یعنی منظره کلی طبیعت - خواهم برداخت. آن وقت سعی من برین خواهد بود که انشعابات و اختلافات بزرگ و مهمی را مشخص گردانم که در کشورهای مختلف ناشی از جلوه های گوناگون همین عامل منظره کلی طبیعت بوده است.

از عوامل اقلیم - غذا - رزه بین آغاز میکنم. پیداست که این سه قوه دستگاه طبیعت - بقدر کافی متکی بر یکدیگر اند، به بیان دیگر اقلیم کشوری را با مواد غذایی که در آن معمولاً حاصل می شود - رابطه ناگسستنی است، و این در حالی که غذا، منوط چگونی خاک است که آنرا بار می آورد، یعنی زمین بالای غذا تأثیر انکارناپذیر دارد، چنانکه پستی و ارتفاع زمین، وضع آب و هوا و کوتاه اینک، همه شرایطی که در اجماع آنها، موضوع جغرافیای فزیکایی بمعنی وسیع کلام، عموماً تحقق می پذیرد، درین امر بی دخل نیست، هنگامی که اتحادین آن دو عامل طبیعت تا بدان جایگاه درونی و ذاتی است - باید آنها را زیر عنوان جداگانه نیاوریم بلکه حقی این است که تحت عنوان تأییدی از آنها بحث شود که ناشی از جوشش و تعادلات شان باشد. برای ایجاد منظره کلی تر - بنا آنکه وضع جامع مسأله تشکیل کند، یک راه موجود است. و آن این که انسان باید در هر حال بکوشد خود را از اغتشاشی مصون و برکنار دارد که از تجزیه کاری مصنوعی و غیر طبیعی حوادثی منبث می گردد که بالذاته تجزیه ناپذیر می باشد. اگر باین عمل زشت یعنی مثله کردن حوادث دست نیازیم خواهیم توانست مقدار تأثیر بزرگی را - بوضوح هر چه بیشتر - درک نمایم که قوای طبیعت در مراحل بامدادان تشکیل جامعه - بر سر نوشت بشر وارد مینماید.

پیشترین نتیجه ای که از بابت تأثیر اقلیم - غذا و زمین کشوری، بر مردمان باشنده آن رونمایی گردد، در زمینه ایجاد و تراکم ثروت است و این نتیجه ای است که از بسیار جهات اهمیت فراوان دارد، زیرا، اگر چه پیشرفت دانش خود انگیزه از دیاد ثروت می باشد، بر علاوه این هم مسلم است که ثروت - در او ان نخستینی که جامعه تشکیل میکند بایستی

قبل بر طلوع خورشید دانش - تجمع کرده باشد. و این از آن جهت که تابدان هنگام که انسان در تلاش فراهم آوری مواد لازم برای معیشت باشد - تا فرصت خواهد یافت و نه ذوق خواهد کرد که به پیشه‌های عالی تربیردازد، درین حال امکانات ظهور و پرورش دانش معدوم خواهد شد، منتهی کاری که ممکن است بشود این است که بمدد وسایل ابتدائی و تدابیری که بدوی‌ترین مردم در دسترس میدارند، در اقتصادی ساختن کار و زحمت سعی گردد.

در جامعه ای که جایگاهش از قرار فوق باشد تهیه ثروت - نخستین گام شمرده می‌شود. زیرا، بدون ثروت فرصت و فراغت عنقای مغرب خواهد بود و در عدم فرصت و فراغت به دانش نتوان رسید. هر گاه مقدار استهلاک مردم عیناً مساوی دارایی و گوید داخل برابر به خرج باشد طبیعتاً مازاد بوجود نمی‌آید و بنابراین وجود سرمایه و ذرایع حمایت و بقای طبقات بیکار تحقق نخواهد یافت. برخلاف، اگر مقدار تولید بیشتر از اندازه مصرف باشد، پس اندازه صورت می‌گیرد و این ثروت فاضله، نظر بقانون مشهور، موجب افزایش خودش می‌گردد و نهایتاً شکل سرمایه را اختیار می‌کند و این ذخیره، خود دیر بازود، دستمایه کسی واقع می‌شود که جهت کسب ذخیره لازم برای بقای حیات، مایه ای در دست ندارد.

درین حال است که وجود صنایع متفکر، برای نخستین بار، امکان پذیر می‌گردد زیرا صرف همین وقت است که ذخیره قلبی و جوید پیدامی‌گردد و بواسطه همین ذخیره و سرمایه است که انسان به استعمال شیئی دست می‌برد که خود تولید نکرده است. پس انسان خود بخود قدرت می‌یابد که وجودش را وقف موضوعاتی گرداند که در راه حل ابتدایی - از بابت فشار احتیاجات روزانه نمی‌توانست بدان دست یازد.

در پیرامون تحقیق روشی که فلاسفه
ماورا، جهت کشف قوانین معنوی بکاره می‌برند

اینکه پیشرفت مدنیت اروپا، در موارد عدیده، مبین تلاش برای تخفیف نفوذ طبیعت بر بشر است، احتیاجی به کنجکاوی ندارد و حقیقت مسلم است: البته مقصد من از نفوذ طبیعت همان خصایص و ویژگی‌های آن میباشد که بیرون از تمایلات بشر صورت می‌بندد و او را در ایجاد آنها دستی نیست. همت‌های خیلی چارو رفته، در وضع موجود خود، به مقایسه مدنیت‌های خارج خشکه اروپا، که

آسان ساخته شده و موضوع کشف اصول تاریخ اروپا، در همان گام اول، مبتنی بر کشف اصول و قوانین قوای عاقله بشر گردانیده شده است. این قوانین عقلی، پس از تحقیق، بیشک اساس و بنیاد تاریخ اروپا را تشکیل خواهد داد، در آن صورت قوانین طبیعی دارای ارزش کمتر خواهد بود، و چون این قوانین صرف عامل و انگیزه اضطراب و آشوب‌های باشد، این است که قوت و کثرت وقوع آنها در امتداد چند قرن واضحاً قلیل یافته است. . . پایان



تاریخ و علم انسانیت و فلسفه

تاریخ عبارت از اطلاع بشر است از خودش و یقین و اعتماد اوست بر خودش. تاریخ «مشکاة عالم غیب و یا حقیقت مطلق»، نیست ولی تلاشی است در راه آن، موعظه ای است در باره آن، و نذر و وقفی است برای آن. تاریخ به (Yohn تعمید دهنده) است، یعنی خود، آن مشکاه عالم غیب نیست اماپسکی است که برای شهادت در باره آن نور فرستاده شده است.